

ناسیونالیسم اقتصادی دونالد ترامپ و رهیافت شبکه‌ای در

سیاست خارجی آمریکا

حسین دهشیار

استاد روابط بین‌الملل، گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

سید امیر سینا نورانی^۱

دانش‌آموخته کارشناسی ارشد مطالعات منطقه‌ای گرایش آمریکای شمالی، دانشگاه علامه طباطبائی،

تهران، ایران

(تاریخ دریافت ۹۸/۱۰/۲۱ - تاریخ تصویب ۹۹/۳/۹)

چکیده

آمریکا در دوره ترامپ سیاست ناسیونالیسم اقتصادی را درپیش گرفته‌است که مخاطرات جدی برای نظم اقتصادی لیبرال به همراه دارد؛ اما این سیاست دلایل خاص خود را دارد. لذا سؤال اصلی این پژوهش این است که دلایل اتخاذ سیاست‌های ناسیونالیستی اقتصادی توسط دونالد ترامپ چیست؟ فرضیه این است که بنا بر رهیافت شبکه‌ای در سیاست خارجی آمریکا، سیاست‌های حمایتی ترامپ در بعد داخلی به دلیل جلب و حفظ طرفداران خود است که نگرانی‌های وسیعی از مخاطرات نظم اقتصاد جهانی کنونی دارند و زبان‌های بسیاری از آن دیده و حقوق خود را ضایع شده و خود را بازنده می‌پندارند. همچنین در بعد خارجی پیشروی قدرت‌های نوظهور اقتصادی و خطر تهدید موقعیت آمریکا در عرصه اقتصادی که به دنبال آن به سایر بخش‌ها در بلند مدت تعمیم می‌یابد، دلیل دیگر اتخاذ این سیاست‌ها است. هدف از انجام این پژوهش بررسی دلایل ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ در چارچوب رویکرد شبکه‌ای در سیاست خارجی آمریکاست که ترامپ توانست با پیوند ناسیونالیسم اقتصادی با محافظه‌کاری پیروز شود. از سوی دیگر، وی با توجه به چالش‌های اقتصادی آمریکا و کند نمودن روند رشد سایر کشورها خصوصاً چین که بنا بر پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۳۰ از آمریکا پیشی می‌گیرد به ناسیونالیسم اقتصادی روی آورده‌است.

واژه‌های کلیدی: ناسیونالیسم اقتصادی، رهیافت شبکه‌ای، نظام بین‌الملل، اقتصاد جهانی، دوجانبه‌گرایی.

Email: seyednour73@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

مقدمه

روی کار آمدن ترامپ بعنوان رئیس جمهوری ایالات متحده منجر به اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه اقتصادی و ناسیونالیسم اقتصادی بنا به وعده‌ای که در انتخابات داده بود شده است. وی درصدد اصلاح و یا تغییر نظم اقتصادی موجود است و با نظم لیبرال اقتصادی مخالفت نموده است. مخالفت با اتحادیه‌ها و چندجانبه‌گرایی به همراه حرکت به سمت دوجانبه‌گرایی، اتخاذ سیاست‌های حمایتی، وضع تعرفه‌ها، تهدید به خروج از سازمان تجارت جهانی و... نمونه‌هایی از این تحول خواهی ترامپ در عرصه اقتصاد بین‌الملل هستند؛ سیاست‌هایی که نظم لیبرال اقتصادی و تجارت آزاد جهانی را با مخاطرات جدی روبه‌رو ساخته است. اما اتخاذ و اجرای این سیاست‌ها با توجیحاتی از جانب ترامپ و تیم وی همراه است و برای آن دلایلی را ارائه می‌نمایند و لذا قصد در این پژوهش نیز بررسی دلایل اتخاذ چنین سیاست‌هایی بر اساس رویکرد شبکه‌ای در سیاست‌خارجی ایالات متحده آمریکا است. این بدین معناست که قصد داریم تا ناسیونالیسم اقتصادی اعمال شده توسط ترامپ را با رویکرد شبکه‌ای پیوند دهیم و از این طریق سیاست‌های حمایتی وی را مورد بحث قرار دهیم. بر این اساس در این پژوهش بدنبال پاسخ به این پرسش هستیم که دلایل اتخاذ سیاست‌های حمایتی توسط دونالد ترامپ چیست؟ فرضیه این است که صرف نظر از اعتقادات و نظام فکری ترامپ، بنا بر رویکرد شبکه‌ای در سیاست‌خارجی آمریکا، اتخاذ سیاست‌های حمایتی توسط وی در بعد داخلی بدلیل جلب و حفظ طرفداران خود است که نگرانی‌های وسیعی از مخاطرات نظم اقتصاد جهانی کنونی دارند و زیان‌های بسیاری از آن دیده و حقوق خود را ضایع شده می‌پندارند. همچنین در بعد خارجی پیشروی قدرت‌های نوظهور اقتصادی و خطر تهدید موقعیت آمریکا در عرصه اقتصادی است که بدنبال آن به سایر بخش‌ها در بلند مدت تعمیم می‌یابد دلیل دیگر اتخاذ این سیاست‌ها است. در این پژوهش بر پایه اصول روش توصیفی-تحلیلی قصد داریم علل و دلایل ناسیونالیسم اقتصادی دونالد ترامپ را در چارچوب رویکرد شبکه‌ای در سیاست‌خارجی آمریکا مورد بررسی قرار دهیم.

۱- چارچوب نظری: ناسیونالیسم اقتصادی و حمایت‌گرایی

در سنت و عقیده رئالیستی راهنمای اصلی کشورداری پرداختن به منافع ملی است (هیوود، ۱۳۹۶: ۷۴). بنا بر عقیده اوبرام و ویلیامز اگر رئالیسم چشم‌انداز سیاست بین‌الملل است، ناسیونالیسم اقتصادی معادل اقتصادسیاسی است (Pryke, 2012: 283). اقتصاددانان به صورت معمول ناسیونالیسم اقتصادی را با مرکانتلیسم، صنعتی‌گرایی و حمایت از تجارت معرفی کرده‌اند. نسخه‌های این سیاست با وضع تعرفه، یارانه برای شرکت‌های داخلی، تنظیم قانونی بازارها، سازماندهی مجدد صنایع و... همراه بوده است (Nakano, 2004: 211).

ناسیونالیسم اقتصادی را باید مجموعه‌ای از روش‌ها به منظور ایجاد، تقویت و محافظت از اقتصادهای ملی در زمینه بازارهای جهانی دانست (Pryke, 2012: 281). فردریش لیست^۱ نظریه توسعه ناسیونالیسم اقتصادی را در سیستم ملی اقتصاد سیاسی در سال ۱۸۴۱ بعنوان انتقاد و تجدید نظر لیبرالیسم اقتصادی مطرح کرد. بر این اساس ناسیونالیسم اقتصادی حمایت از نقش بیشتر برای مداخله دولت به دلیل رقابت بین دولت‌ها است:

"تا زمانی که تقسیم نژاد بشر به کشورهای مستقل وجود داشته باشد، اقتصاد سیاسی اغلب با اصول جهانی مغایرت دارد... یک ملت در تلاش برای ترویج رفاه کل نژاد بشر به هزینه قدرت خاص خود، رفاه و استقلال عمل خواهد کرد" (Diesen, 2017: 4-5).

در اصل ناسیونالیسم اقتصادی بعنوان یک نگرش کلی نسبت به سیاست مطرح است. هنگامی که اهداف ملی با اهداف بین‌المللی مغایرت داشته باشد، ترویج مباحث مرتبط با استقلال و وحدت یک ملت از نظر اقتصادی به خوبی قابل درک است (Lupo-Pasini, 2019: 98). این بدان معناست که هدف اصلی چیزی جز از تقویت قدرت ملی نیست و ناسیونالیسم اقتصادی هم در پی کسب هرچه بیشتر منافع ملی است. همچنین سابقه تاریخی نشان داده است که سیاست‌مداران در شرایط سخت برای غلبه بر بحران‌های اقتصادی به ناسیونالیسم اقتصادی روی آورده و به آن متکی بوده‌اند (Nakano, 2004).

^۱ - Friedrich List

222). در بسیاری از موارد ناسیونالیسم اقتصادی واکنشی در برابر وخیم‌تر شدن موقعیت اقتصادی یک کشور بنا به دلایل داخلی یا جهانی است. این مفهوم بعنوان رویکردی نسبت به تأثیر منفی جهانی‌شدن بر رشد اقتصادی داخلی و نابرابری ظاهر می‌شود (Grubacic and Schuster, 2018: 302-303).

به لحاظ تاریخی ناسیونالیسم اقتصادی در غالب سیاست‌های صنعتی جایگزین واردات و موانع تجاری شدید خود را در تجارت نمایان می‌سازد. لذا این سیاست عمدتاً با تأکید بر مفاهیم سیاست‌های تجاری و حمایت‌گرایی خود را نشان می‌دهد که اصلی‌ترین نوع اجرای آن همان ایجاد محدودیت واردات بدلیل حمایت از صنایع داخلی است. افزایش عوارض واردات، مقررات محدود کننده داخلی، یارانه بنگاه‌های داخلی، اعمال اداری تبعیض‌آمیز و... روش‌های انجام این حمایت‌گرایی است. بنابراین هدف غایی حفاظت از صنایع داخلی در برابر شرکت‌های خارجی است که نهایتاً به جنگ تجاری منجر می‌گردد. همچنین در بدترین حالت ممکن است این سیاست‌ها به نفی کامل جهانی‌سازی و ایجاد انحصارات کامل دولتی نیز شود (Lupo-Pasini, 2019: 98-99). ناسیونالیست‌های اقتصادی بر این باور رسیده‌اند که امنیت نظامی و رونق اقتصادی تقویت کننده یکدیگر هستند و هر یک برای تقویت خود لازم دارند تا دیگری در شرایط مناسبی باشد. بار دیگر بر این نکته تأکید کرد که هدف عالی ناسیونالیسم اقتصادی افزایش قدرت ملی برای وحدت و استقلال ملی است نه حداکثر سازی رفاه اقتصادی یا قدرت نظامی؛ لذا اگر در شرایطی تشخیص داده شود که برای استقلال لازم است کشاورزی را جایگزین تولید صنعتی کنند حتماً آنرا اجرا می‌نمایند (Nakano, 2004: 211-226). در طول زمان نحوه اجرای این سیاست‌ها همواره با شدت و ضعف همراه بوده است و در برخی دوران‌ها با سرعت بیشتر و در برخی اوقات با کندی همراه بوده اند لکن همواره این سیاست‌ها توسط کشورها اجرایی می‌گشته و بنا بر اهداف مختلف این دولت‌ها اقدام به ناسیونالیسم اقتصادی می‌کرده‌اند.

گاهی نیز سیاست‌مداران در لوای لیبرالیسم دست به ناسیونالیسم اقتصادی می‌زنند. یعنی با وجود معرفی کردن خود بعنوان فردی لیبرال، از سیاست‌های اقتصادی حمایت

می‌کنند که هویت ملی را حفظ کند و ارتقا بخشد و حامی منافع ملت، شهروندان و بنگاه‌ها خود را معرفی نماید (Lupo-Pasini, 2019: 100). اگرچه این رویکرد جدید با حمایت‌گرایی، وضع تعرفه و... همراه است اما اگر تشخیص دهد که تجارت به نفع و در جهت منافع ملی است به تجارت و حمایت از آن روی می‌آورند. ناسیونالیسم اقتصادی غالباً با ایده‌های خودکامه همراه بوده است و هدف آن وحدت ملی، استقلال و تقویت قدرت ملی است. این شیوه از ناسیونالیسم اقتصادی همان روشی است که ترامپ در ایالات متحده اتخاذ نموده و تحت لوای لیبرالیسم در پی اجرای سیاست‌های ملی اقتصادی است.

نکته پایانی این است که ناسیونالیسم اقتصادی مفهومی پویاست که با شرایط خاص تاریخی و اقتصادی-اجتماعی کشورهای مختلف پیوند خورده است. این هم می‌تواند بعنوان ناسیونالیسمی خیرخواهانه توصیف شود مانند هنگامی که به بالا رفتن رشد اقتصادی یک کشور بدون آسیب رسانی به دیگران منجر شود و هم می‌تواند بعنوان سیاستی خصمانه و تلافی‌جویانه توصیف شود مانند هنگامی که اعمال حمایت‌گرایی اقتصادی به دیگران آسیب رساند (Grubacic and Schuster, 2018: 305).

۱) رویکرد شبکه‌ای و ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ

رهیافت سومی که در تجزیه و تحلیل سیاست خارجی ایجاد گشت بدنبال پیوند و اتصال دو سطح تحلیل خرد و کلان برآمده است. دانشمندانی مانند روزنا در حوزه روابط بین‌الملل در تلاش بودند تا از این دیدگاه کلی‌نگرانه سیاست بین‌الملل فاصله بگیرند و آنرا به صورت جامع‌تری مورد مطالعه و تبیین قرار دهند. در نتیجه عواملی دیگر غیر از منابع خارجی را در تصمیم‌گیری تصمیم‌سازان سیاست خارجی مؤثر دانستند.^۱ این "تعیین‌کننده‌ها"^۲ شامل عوامل و فرصت‌های داخلی و خارجی است که تأثیرگذار بر سیاست خارجی هستند. در

^۱ - متغیرهای داخلی مؤثر بر سیاست خارجی بنا به عقیده روزنا عبارتند از فرد، نقش، اجتماع و ساختار حکومت؛ که در کنار نظام بین‌الملل ۵ مؤلفه تصمیم‌گیری را تشکیل می‌دهند.

^۲ - Determinants

نتیجه ساختار تصمیم‌گیری سیاست‌ خارجی نقشی میانجی‌گرایانه را میان انگیزه‌های خارجی و استراتژی‌ها و تغییر فضای داخلی و خارجی را ایفا می‌کنند (Patnaik & Nunes, 2007: 414-418). این یعنی تصمیم‌سازان، در فضای تصمیم‌گیری هر دو عامل مسائل داخلی و الزامات نظام بین‌المللی را به صورت هم‌زمان در سیاست‌ خارجی در نظر می‌گیرند.

در رابطه با سیاست‌ خارجی آمریکا روابط کنگره و رئیس‌جمهور در سیاست خارجی نیز دو رهیافت وجود دارد: رهیافت بیلاردی و شبکه‌ای. رهیافت بیلاردی بر این باور است که سیاست‌ خارجی از ملاحظات داخلی قدرت به دور است و تنها از شرایط بین‌المللی است که پیروی می‌نماید و لذا لازم نیست در تصمیم‌گیری سیاست‌ خارجی به شرایط داخلی توجه نمود و در نتیجه شرایط داخلی بی‌اثر در کیفیت سیاست خارجی است. اما رهیافت شبکه‌ای عقیده‌ای کاملاً عکس دارد و بر این باور است که سیاست‌ خارجی در دل شبکه‌ای از تعاملات داخلی و خارجی است که شکل می‌گیرد و ملاحظات داخلی و تعهدات کشور در عرصه بین‌المللی سخت در هم تنیده هستند. فلذا با توجه به چگونگی زندگی در ایالات متحده، چگونگی تفکیک قوا و همچنین نقش جهانی این کشور - با توجه به ماهیت بین‌الملل‌گرایانه در سیاست‌ خارجی آمریکا - به منظور درک سیاست خارجی آن می‌بایستی از رهیافت شبکه‌ای استفاده نمود. (دهشیر، ۱۳۹۱: ۱۹۹-۱۹۷) در اصل رهیافت شبکه‌ای بیانی دیگری از رهیافت سوم سطح تحلیل سیاست‌ خارجی است که در سیاست‌ خارجی آمریکا به صورت عملی بیان گشته است.

بر اساس این رویکرد شبکه‌ای - به ویژه در کشورهای دموکراتی نظیر آمریکا - ملاک رأی‌دهی اکثر مردم، سیاست‌های دولت به ویژه سیاست‌های اقتصادی است. آنان با رأی دادن به دولت‌هایی که رونق اقتصادی را وعده می‌دهند یا توانسته‌اند آن را کسب کنند به وی پاداش می‌دهند اما اگر این شرایط را نتوانند ایجاد کنند، مردم به حزبی رأی می‌دهند که وعده بهبود اقتصادی و رفاه بیشتر را می‌دهد و از این جهت دولت فعلی را مجازات می‌کنند (Scott & Carrington, 2011: 305-306). نتیجتاً در کشوری نظیر آمریکا، دولت یا کاندید ریاست‌جمهوری برای کسب قدرت به حمایت گروه‌های مختلف اقتصادی،

تجاری، صنعتی و اجتماعی نیاز دارند و برای جلب رأی مردم به سیاست های اقتصادی روی می‌آورند که انتخاب خود را محقق کنند. بنابراین رهبران سیاسی صرف نظر از سرنوشت کلی اقتصاد جهان، توجه را بیشتر به رفاه و امنیت خویش معطوف می‌کنند.

در ایالات متحده رئیس جمهور تفوق کاملی در سیاست خارجی دارد. بنا به گفته ریگان در سال ۱۹۸۴: "در حوزه دفاعی و امور خارجی، ملت باید با یک صدا سخن گوید و فقط رئیس جمهور صلاحیت آنرا دارد". تفوق رئیس جمهور تا حد زیادی ناشی از اختیاراتی است که به واسطه قانون اساسی به وی اعطا شده و در کنار آن مقررات و تفسیرات قانون اساسی در ترکیب با عملکرد طی زمان، این تفوق را تضمین و تثبیت نمود. لذا سیاست خارجی آمریکا آن چیزی است که رئیس جمهور می‌گوید. (کگلی، ویتکف، ۱۳۹۴: ۴۸۵-۴۸۹) لذا تعریف وی از منافع ملی بعنوان ملاک برای تعیین منافع ملی مطرح است. (دهشیار، ۱۳۹۱: ۱۹۸) نکته بسیار حائز اهمیت درباره رئیس جمهور این است که بنا بر گفته دیودنی و ایکنبری در سال ۱۹۸۴ "توفیق روسای جمهور در دوران پس از جنگ سرد بستگی به توانایی‌هایشان در هدایت مجدد انتظارات عمومی درباره عملکردشان در مسیرهای جدید و در آن واحد انتقال انرژی ریاست جمهوری به سمت فرصت‌ها و امکانات خارجی مرتبط با مشکلات داخلی دارد". (کگلی، ویتکف، ۱۳۹۴: ۵۳۶) روزنا بر این باور است که در جوامع بزرگ، توسعه یافته و باز همچون ایالات متحده، درباره متغیر داخلی تصمیم‌ساز در سیاست خارجی، نقش و اجتماع نقش مهم‌تری را نسبت به سایر متغیرها دارند (Starr, 1988). (4-6) بنابراین دو مؤلفه نقش و اجتماع تعیین‌کننده در سیاست خارجی آمریکا هستند. نقش یعنی شخص رئیس‌جمهور در سیاست خارجی حرف اول و آخر را می‌زند و تفوق کاملی در آن دارد. اجتماع نیز بر طیف‌های مختلفی اشاره دارد که رئیس‌جمهور بر اساس آن به تصمیم‌سازی در سیاست خارجی می‌پردازد و در اصل شامل حامیان وی می‌شود که بنابر وعده‌های وی به او رأی داده‌اند.

همچنین در بعد دیگر رویکرد شبکه‌ای در سیاست خارجی باید بر ملاحظات بین‌المللی توجه نمود. بدیهی است که عملکرد اقتصادی یک کشور علاوه بر تعیین استانداردهای

زندگی داخلی، بر قدرت و حیثیت خارجی کشور نیز تأثیر دارد. کشورها نسبت به جایگاه خود در اقتصاد جهانی حساس هستند و به ویژه کشورهای بزرگ نمی‌خواهند که جایگاه خود در اقتصاد جهانی را تضعیف شده ببینند و بر این اساس در پی احیا و بهبود اقتصاد خود حرکت می‌کنند و بدنبال راه‌های گوناگون جهت کنار زدن رقبا و تضعیف آنان هستند. دولت آمریکا نیز از این مسئله مستثنی نبوده و همین دوگانگی داخلی و خارجی را در تصمیم‌گیری سیاست‌خارجی خود می‌بایستی ملاحظه کنند. لذا برای درک حمایت‌گرایی و ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ (با توجه به تفوق وی در سیاست‌خارجی بعنوان رئیس‌جمهور)، چیزی که مورد نیاز است بررسی الزامات اتخاذ این سیاست‌ها در چارچوب شناسایی جامعه مخاطب وی و دلیل اقبال آنان به ترامپ بعنوان یک پایه اصلی رهیافت شبکه‌ای در کنار بررسی شرایط اقتصادی کنونی نظام بین‌الملل و پیش‌بینی‌ها از آینده آن برای ایالات‌متحده بعنوان دیگر پایه کلیدی رهیافت شبکه‌ای است.

۲-۱) مخاطب داخلی و ناسیونالیسم اقتصادی

با توجه به این امر که در یک دموکراسی، مخالفت رقیب حزبی در رابطه با سیاست خارجی حاکم یا قبلی غیر قابل اجتناب است، در سیاست‌گذاری رؤسای جمهور آمریکا این امر نیز اجتناب‌ناپذیر است و سیاست‌خارجی تحت تأثیر رقابت و شرایط داخلی قرار می‌گیرد. بررسی تاریخی در آمریکا این امر را به طور سنتی اثبات می‌کند. یکی از معروف‌ترین این تلاش‌ها تلاش گروهی از سناتورهای برای جلوگیری از تصویب پیمان ورسای در سال ۱۹۱۹ بعنوان وسیله‌ای برای شکست رئیس‌جمهور نیکسون و حزب دموکرات شناخته شد (Wickersham, 1932: 21). بنابراین بحث رقابت و جلب حامیان داخلی یکی از مسائل کلیدی در سیاست‌خارجی رئیس‌جمهور آمریکا است.

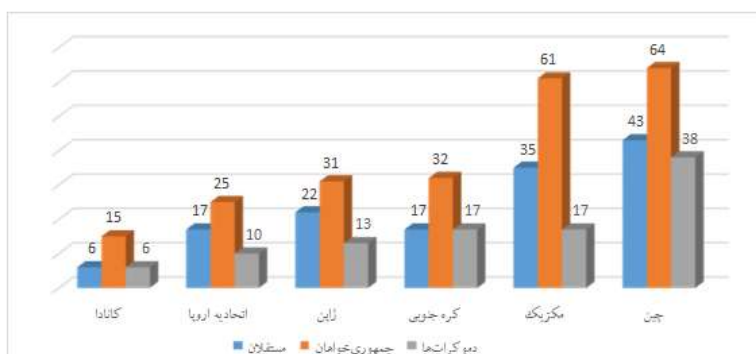
روسای جمهور آمریکا درباره محبوبیت خود در جامعه بسیار حساس هستند چراکه بر آزادی عمل سیاسیشان بسیار مؤثر است. لووی این استدلال را ارائه می‌کند که سیاست‌خارجی تنها حوزه‌ای است که رئیس‌جمهور در دست دارد که به او این امکان را

می‌دهد که محبوبیتش را بهبود ببخشد. همچنین وضعیت اقتصادی قدرتمندترین مؤلفه داخلی در میزان محبوبیت رئیس جمهور است (کگلی، ویتکف: ۱۳۹۴: ۳۹۶-۳۹۷). این حساسیت برای ترامپ مضاعف است چرا که وی علاوه بر اینکه بدنبال حفظ رأی دهندگان خود است، در پی جلب بیشتر مردم آمریکا برای انتخاب مجدد نیز می‌باشد چرا که وی به لطف آرا الکترا بود که توانست پیروز شود و بنابراین لازم دارد تا مخاطب بیشتری را نیز به سمت خود جلب نماید. لذا ترامپ در انتخابات سال ۲۰۱۶ با ابتکاری که به خرج داد این وضعیت اقتصادی را با سیاست خارجی پیوند داد و بدنبال کسب آرا مردم رفت و توانست پیروز شود. بنابراین سیاست خارجی ناسیونالیستی وی در اقتصاد با توجه به این مسئله که وی بعنوان رئیس جمهور تعیین کننده منافع ملی است کاملاً نمایان گشت. لذا سیاست خارجی ترامپ کاملاً بر اساس جلب مخاطب داخلی رأی دهنده به وی ترسیم شده است که شناخت آن‌ها به منظور درک چرایی اتخاذ این سیاست ناسیونالیستی اقتصادی بسیار ضروری است. ترامپ با ورود به کاخ سفید سیاست خارجی را به سیاست داخلی محدود نموده و این دو را به یکدیگر پیوند زده است و آنرا متناسب با نگرانی مخاطبانش طراحی نموده است. وی باور دارد که سیاست خارجی در بستر جهانی سازی نه تنها منافی برای آمریکا ندارد بلکه منجر به قدرتمندتر شدن رقبای آمریکا می‌شود و راه چاره توجه به داخل است (Anton, 2019/04/20). در ادامه این مخاطبان ترامپ را بیشتر توصیف می‌نماییم.

۱-۲) کلید پیروزی؛ پیوند ناسیونالیسم اقتصادی و محافظه‌کاری

بنابر داده‌های اعلام شده، نابرابری در آمریکا رشد چشم‌گیری داشته‌است. متوسط دستمزد به بیش‌ترین حد خود از سال ۱۹۷۹ رسیده است اما این رشد برای ۱٪ از آمریکاییان از آن دوره تا کنون ۱۳۸٪ رشد را نشان می‌دهد، درحالی‌که برای ۹۰٪ پایین‌ترینها ۱۵٪ افزایش یافته‌است. از جهانی‌سازی بعنوان مهم‌ترین دلیل این افزایش نابرابری نام برده می‌شود. این روند را بایستی بعنوان یکی از دلایل اصلی پیروزی ترامپ دانست. (Stokes, 2018: 146) بر پایه نظرسنجی‌ها در سال ۲۰۱۶ اقتصاد و خصوصاً مشاغل موضوع شماره ۱ برای رأی دهندگان آمریکایی بود. آن‌ها این باور را داشتند که این زیان شغلی موجود به

صورت عمده نتیجه تجارت بوده است. مجموعاً حدود ۵۹٪ از مردم اعلام کردند وضعیت شغلی و تجارت دو موضوع اصلی اقتصادی برای رأی به کاندید مورد نظرشان است. بنابراین اعتقادات کلی در آمریکا نسبت به اثرات منفی تجارت افزایش یافته است و این در مورد جمهوری خواهان بسیار بیشتر است. لذا ترامپ توانست از این نگرانی‌ها استفاده و برنده انتخابات شود. انتقادات وی از چین، نفتا و TPP مستقیماً در موفقیت وی خصوصاً در ایالات میانه غربی و کلیدی نقش داشت. بنابر نظرسنجی ABC در انتخابات مقدماتی حزب جمهوری خواه، اکثر آن‌ها معتقد بودند که تجارت مشاغل آمریکا را از بین می‌برد و ترامپ توانست با تکیه بر مواضع خود رأی دهندگان جمهوری خواه را به سمت خود جذب کند. در انتخابات نهایی نیز ۳۳٪ مردم و ۴۷٪ جمهوری خواهان بر این عقیده بودند که توافقات تجاری به جامعه و مشاغل آمریکا آسیب زده است. (Blendon, Casey and Benson, 2017: 228-234) بنابراین وی توانست با طرح مسائل ناسیونالیستی خصوصاً درباره ناسیونالیسم اقتصادی، مخالفت با جهانی‌سازی اقتصاد، مهاجرت و... هوادارن خود را با محافظه‌کاری مشترک پیوند و گسترش دهد (Bimantara, 2019: 199).



(Blendon, Casey and Benson, 2017: 237)

شکل فوق عقیده احزاب مختلف در آمریکا را نسبت به آسیب زا بودن تجارت با کشورها نشان می‌دهد. همچنین بنا بر نظرسنجی دیگری در مقایسه با دیدگاه مطلوب تجارت آزاد با کانادا، که ۷۹ درصد از آمریکایی‌ها آن را یک شریک تجاری منصفانه توصیف می‌کنند، تنها

۴۷ درصد از آمریکایی‌ها معتقدند رفتار مکزیک در تجارت عادلانه است. این شکاف بین دموکرات‌ها و جمهوری خواهان گسترش می‌یابد: ۶۰ درصد از دموکرات‌ها معتقدند مکزیک تجارت عادلانه را انجام می‌دهد، در حالی که فقط ۲۸ درصد جمهوری خواهان این باور را دارند. این بالاترین سطح از دموکرات‌ها و کمترین سطح جمهوری خواهان است که تا کنون توسط شورای بررسی شیکاگو ثبت شده است. جمهوری خواهان همچنین دیدگاه‌های منفی بیشتری نسبت به کانادا به عنوان یک شریک تجاری منصفانه در برابر دموکرات‌ها دارند. (Smeltz and Whisler, 2017/08/14) بنابر نظرسنجی گالوپ در فوریه ۲۰۱۷، ۴۸ درصد از آمریکایی‌ها گفته‌اند که نفتا برای ایالات متحده خوب است، در حالی که ۴۶ درصد از آنها گفته‌اند بد است. (Swift, 2017/02/24) همچنین درباره چین نیز این باورها مبنی بر مضر بودن تجارت در مردم آمریکا تشدید شده است. ترامپ با این استدلال که از هر ده نفر شش نفر معتقد بر ناعادلانه بودن اقدامات تجاری چین هستند، سیاست خود را با مشروع می‌سازد. داده‌ها نیز حاکی از این هم سویی میان مردم و ترامپ درباره چین است. (Newport, 2018/07/12) ترامپ در جریان انتخابات ۲۰۱۶ توانست این مسئله را القا کند که چین در تضاد با هویت آمریکایی است و "دیگری" برای آمریکاست. چین متقلبی است که در تضاد با ارزش‌های آمریکایی است و در شرایط فعلی (دوره اوباما) آمریکا در زمین چین و در جهت منافع چین عمل کرده است. (Skonieczny, 2018: 68-69) لذا ترامپ توانست با ارائه چنین مسائلی از طبقه کارگر سود برده و آن‌ها را با خود همراه سازد. انگیزه اصلی ترامپ در سیاست‌های تجاری خصوصاً در برابر چین سیاسی و داخلی است. بنا بر یافته‌هایی "افزایش واردات چینی سبب بیکاری بیشتر، کاهش مشارکت نیرو کار و کاهش دستمزدها در بازارهای محلی شده است که واردات کالاهای مشابه تولیدی خود را افزایش داده اند" (Lai, 2019: 172).

همچنین باید افزود که بی‌شک اکثر آمریکاییان فکر می‌کنند که کشورشان باید در حل مشکلات جهانی نقش داشته باشد. نظرسنجی‌های گالوپ که از سال ۲۰۰۱، ۱۳ بار انجام داده نشان می‌دهد که فقط حدود یک چهارم آمریکاییان تمایل به عقب نشینی و ایفای نقش جزئی در جهان را دارند. اما نکته اینجاست که تنها ۲۳٪ آمریکاییان می‌گویند که آمریکا باید نقش رهبری در جهان داشته باشد در حالی که حدود ۴۹٪ اعتقاد دارند که آمریکا باید نقش بزرگی در جهان داشته باشد و نه رهبری جهان. نکته جالب‌تر این است که نتیجه این نظرسنجی در میان جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها تقریباً مشابه و نزدیک به یکدیگر است. (Newport, 2018/07/12)

نکته مهم این است که بسیاری از آمریکایی‌ها عصبانی هستند و متقاعد شده‌اند که سیاستمداران از افرادی مانند آنها مراقبت نمی‌کنند. در قلب ترامپ‌سیسم تلاشی برای بسیج و حفظ حمایت از پایگاه سیاسی رئیس‌جمهور است، که از مسیر کشور - حول یک پیام ناسیونالیسم، ضد نخبگان و ضد جهانی شدن - ناراضی اند (Thompson, 2017: 1-2). ترامپ با موشکافی دقیق از ویژگی رأی دهندگان آمریکایی و با ارائه شعارهایی که باعث ترغیب مردم به رأی به وی در حوزه سیاست خارجی مانند بازنگری در نقش جهانی آمریکا، جهانی شدن و... شد توانست در انتخابات پیروز شود. (Schake, 2016: 33-36)

ریشه حامیان ترامپ را می‌توان در محرومیت نسبی جست‌وجو کرد. مردمی که احساس می‌کنند در مبادلات خود با سایر گروه‌ها از آن‌چه که شایسته آن هستند کم‌تر بهره‌مند هستند و افزون بر آن از رویه‌های ناعادلانه‌ای که در شیوه‌های غیر اخلاقی و مغرضانه‌ای که رهبران سیاسی اجرایی می‌کنند ناراضی هستند (Goethals, 2018: 513-516). با این اوصاف اتخاذ سیاست‌های حمایت‌گرایانه در روابط اقتصادی آمریکا تسکینی برای این مخاطبان بوده و مورد حمایت آن‌ها است. پس این افراد از ترامپ حمایت کرده و سیاست‌های حمایتی او را تحسین می‌کنند و وی برای حفظ و جلب نفرت بیشتری از این طیف به سمت خود می‌بایست بنا بر وعده‌های خود عمل کند. بر این اساس می‌توان گفت

که سیاست‌های ترامپ با حامیان خود گره خورده و در پی آن، حیات سیاسی خود ترامپ هم با تحقق وعده‌هایش پیوند دارد.

شاید اکثریت مردم آمریکا از جنگ تجاری پشتیبانی نکنند اما به اندازه کافی احساس نمی‌کنند که بدین دلیل به ترامپ نباید رأی دهند مگر آنکه این امر تأثیر بسزایی در کیفیت زندگی آن‌ها بگذارد. (Lai, 2019: 173) اما باید بر آن افزود که وی وعده این سیاست‌ها را نه برای همه مردم آمریکا بلکه برای قشری که حامی و پشتیبان وی هستند ارائه داد و از این جهت حمایت آنان را کسب نموده است. با توجه به این مسئله که ترامپ در انتخابات ۲۰۱۶ نتوانست اکثریت آرا را کسب نماید، وی توجه ویژه‌ای به ایالات کلیدی رأی دهنده به وی، جمهوری خواهان و طیف گسترده ناراضی از شرایط موجود برای انتخابات سال ۲۰۲۰ دارد (Blendon, Casey and Benson, 2017: 238). همچنین داده‌ها حاکی از آن است که ترامپ باید بتواند نتایج مثبت ملموسی برای مشاغل و اقتصاد آمریکا بدست آورد تا حمایت کامل مردم از تاکتیک‌های تجاریش را پشت سر خود احساس کند (Newport, 2018/07/12). پس وی می‌بایستی به وعده‌های خود عمل کند تا بتواند این پشتوانه متزلزل از خود را حفظ نماید. همچنین برای بررسی بیشتر الزام اجرای این سیاست‌ها برای ترامپ، لازم است تا به صورت جزئی‌تری، حامیان کلیدی وی را مورد بررسی قرار داد.

۲-۱-۲) طیف حامیان ترامپ

- پوپولیست‌های راست‌گرا:

ایدئولوژی پوپولیستی راست‌گرا در آمریکا بر مسائلی تأکید دارد که تسکین ناراحتی‌ها، رنج‌ها و اضطراب‌های شخصی را وعده و این کار از طریق تقویت و تأیید مجدد ارزش‌ها و هویت‌های سنتی انجام می‌دهد. آنها این مفهوم را در آمریکا القا می‌کنند که روح و قلب آمریکا مورد حمله قرار گرفته و باید با آن به مقابله پرداخت. از جمله این افراد می‌توان به ضربه‌دیدگان از جهانی‌شدن و بحران‌های بزرگ اقتصادی خصوصاً بحران ۲۰۰۹ در آمریکا، موافقان تبعیض جنسیتی، مخالفان مهاجرت و... اشاره کرد که پایگاه اجتماعی آنها هم

افرادی که میزان تحصیلات کمتری دارند و بیشتر متعلق به مناطق حاشیه‌ای آمریکا هستند تشکیل می‌دهند. آنها اکنون هویت خود را در معرض تهدید می‌بینند و بدنبال راهی برای التیام زخم‌های خود هستند. آنان نیاز به رهبری اقتدارگرا دارند تا بتواند با تمام منابع تهدید هویت خود به مبارزه بپردازد و هرآنچه را که مردم اکنون از دست داده اند را به آنها بازگرداند. (Langman, 2011: 469-471)

ترامپ بر اساس شعارهایی مانند "آمریکا بزرگ" و "آمریکا اول" توانست هواداران بسیاری را از این طیف کسب نماید و این شعارها برای جلب نظر آنان بسیار حیاتی بود. کمپین انتخاباتی ترامپ از بسیاری از جهات الهام گرفته از برنامه انتخاباتی جرج والاس^۱ در سال ۱۹۶۸ است. همچنین نقدهای دونالد ترامپ به ویژه نقد نخبگان اقتصادی یادآور سیاست‌های جکسون است و بر این اساس بسیاری وی را نماینده پوپولیسم جکسونی می‌دانند. بنا بر راهبرد ترامپ نخبگان آمریکا به ویژه اوباما و دولتش، سبب پیشرفت خارجیان و تضعیف آمریکا شده‌اند. نفتا، برجام، توافق اقلیمی پاریس و... نمونه‌هایی هستند که ترامپ برای حمله به نخبگان سیاسی آمریکا از آنها استفاده می‌کرد و همه را به ضرر مردم آمریکا اعلام نمود (Goethals, 2018: 520-521). در چنین شرایطی بود که وی شعارهایی مبنی بر بازگرداندن عظمت آمریکا و رهایی آمریکاییان از این پیمان‌های زیان‌بار خارجی داد و توانست فضای سیاسی را به سمت خود تغییر دهد. در واقع، یکی از ثروتمندترین مردان جهان رهبری شورش را بر عهده گرفت که برای حفظ حامیان آن باید وعده‌هایش را عملی سازد: ترامپ یک متغیر فریبنده از این بحث را پیش برد و پیشنهاد کرد که کلید درک حمایت از ترامپ در میان رأی‌دهندگان تحصیلکرده دانشگاه، درک آنها از رها شدن و نداشتن فرصت برای زندگی با رفاه نسبی همانند والدین آنها بود. پیشرفت سیاسی ترامپ متناسب با یک مجموعه بسیار بزرگتر از الگوهای زندگی سیاسی آمریکا، از اندرو جکسون تا کنون است. این روند از جنبش ضد مهاجر، ترس‌های قرمز (جنایات

1 - George Wallace

وحشیانه)، جنگ‌های نژادی و ترس از سوء قصد خارجی و تروریسم است (Manza and Crowley, 2018: 29-31).

- طبقات متوسط رو به پایین، روستایی و کارگر:

بسیاری از کارگران یک نسل بعد در منطقه مرکزی (هارت‌لند) آمریکا، نسبت به این معاملاتی از قبیل نفتا، تجارت آزاد با چین و... معترض و شاکی هستند. به عقیده آن‌ها، این معاملات خیانت سیاسی بود، مخصوصاً از سوی دموکرات‌ها که قرار بود برای مردم کار کنند، اما به جای آن کشور را فروختند و قلب سرزمین^۱ را به یک زمین باریک تبدیل کردند. (Cowie, 2017/05/04) ترامپ با شعارهای ملی‌گرایانه، حمایت و همراهی قوی طبقات پایین تر و رأی دهندگان طبقه متوسط و طبقه کارگر را برانگیخته است. "این طبقه کارگر نه در برابر یک درصد در مقابل نخبگان تحصیل کرده است" (Manza and Crowley, 2018: 30). همچنین وی تا حدود زیادی با حمایت مردم طبقه روستایی رئیس‌جمهور شد که بدلیل واردات بیش از حد کالاهای کشاورزی آمریکا - خصوصاً از چین خصوصاً پس از الحاق چین به سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۰۱ - صدمه دیده اند. (Lai, 2019: 172) وی بارها بر از دست رفتن شغل‌های آمریکاییان بدلیل جهانی‌سازی تأکید نمود. مثلاً در جریان رقابت‌های انتخاباتی این مسئله را عنوان نمود که در جهانی‌سازی "میلیون‌ها کارگر در دلهره و فقر رها شده اند و شغل‌ها ناپدید شده و جامعه در بیکاری و افسردگی فرو رفته است" (Skonieczny, 2018: 69-70). لذا یکی از عوامل مهم تاثیرگذار بر موفقیت ترامپ در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۱۶، توانایی او برای بهره‌برداری از ناامیدی رأی دهندگانی بود که احساس می‌کردند در پشت جهانی‌شدن و تجارت رها شده‌اند. کسانی که درآمد متوسط دارند و نسبت به کالاهایی که وارد می‌شوند بسیار بیشتر هزینه می‌کنند (Schneider- Petsinger, 2017/11/03). این افراد می‌توانند شامل اکثریت کارگران یقه آبی که در طیف دموکرات محسوب می‌گردند نیز

^۱ - hart land

باشند که احتمالاً از تلاش برای بازگرداندن مشاغل تولیدی به آمریکا با محدود کردن واردات خصوصاً از چین حمایت می‌نمایند. همچنین عده دیگری از دموکرات‌ها را نیز با این امید که این سیاست می‌تواند به افزایش درآمد کارگران آمریکایی کمک کند، از آن حمایت می‌کنند و ترامپ با این کار عملاً بخشی از بدنه دموکرات را نیز با خود همراه می‌سازد (Lai, 2019: 173). بر این اساس وی توانست با وعده‌هایی مبنی بر ضرورت بازگرداندن مشاغل، حمایت از تولیدکنندگان داخلی و کارگران نسبت به رقبای تجاری و... رأی ۶۷٪ از طبقه کارگر بدون تحصیلات دانشگاهی را بدست آورد (Stokes, 2018: 146).

- صاحبان صنایع رو به افول

بسیاری از افراد بازرگان و صنعت‌گر نیز هستند که حامی بسیار جدی ترامپ اند و بر این اساس وی می‌بایستی در راستای وعده‌های خود به آن‌ها نیز عمل نماید. چراکه وی بر بخش‌هایی از اقتصاد متمرکز شده بود که این فعالان بزرگ اقتصادی نیز بشدت درباره آن نگران بودند. ترامپ توانست رأی معدنچینی را کسب کند که معتقد بودند راهکار دموکرات‌ها برای گرمایش زمین مشاغل آنان را بدون هیچ‌گونه جبران خسارت و ارائه طرح پشتیبانی نابود می‌کند (Lafer, 2017: 37). افزون بر آن وی وعده‌هایی داد تا صنایع سنتی را احیا کند تا شغل آمریکایی را بازگرداند و با این کار رأی ایالات کمر بند راست آمریکا را نیز کسب کرد. لذا وی توانست رأی طیف دیگری از صاحبان صنایع را کسب نماید که از این جهانی‌سازی دچار مشکل گشته بودند و وعده‌های ترامپ آن‌ها را به سمت وی متمایل ساخت تا به وی متمایل سازند. پس وی هم طرفداری طیفی از صاحبان صنایع را بدست آورده و هم طیف متوسط و ضعیف کارگری و باید بنا به خواست آن‌ها و جلب رضایتشان عمل کند. (Bimantara, 2019: 199-200)

- افراد اقتدارگرا

اساساً افرادی که طرفداران اقتدارگرایی و رهبران اقتدارگرا هستند بدنال نظم هستند، از تنوع پرهیز می‌کنند و دارای احساس ترس و خطر از "دیگری" هستند و نسبت به دیگران تهاجمی عمل می‌کنند یا دوست دارند اینگونه عمل کنند. ترامپ در طول مبارزات

انتخاباتی دائماً از تهدیدات آمریکاییان صحبت می‌کرد. این تهدیدات شامل خطر چین، تروریسم، مهاجران به ویژه مکزیکی‌ها و مسلمانان و... بود که بنا به گفته وی که مانند آمریکاییان نیستند (MacWilliams, 2016: 715-717). بنابراین ترس و احساس خطر نکته کلیدی در روی آوردن مردم به رهبری اقتدارگرا است. این افراد از ترس آنکه مبدا شیوه زندگیشان به خطر بیفتد، به سمت رهبران مقتدری چون ترامپ روی آورند که به آن‌ها قول امنیت می‌دهد. شخصیت اقتدار طلب ترامپ در کتاب "هنر معامله" وی کاملاً قابل مشاهده است. آنجایی که به مدیران اجرایی، رؤسای شرکت‌ها و سایر فعالان بازار توصیه می‌کند: "بزرگ بیندیشید، از توانتان استفاده کنید و همواره مهاجم باشید" (مک آدامز، ۱۳۹۶: ۱۷). لذا این شعارهای ترامپ هواداری افرادی را برانگیخت که دارای چنین هراس‌هایی هستند. وی حتی پس از انتخابات سال ۲۰۱۶، شعار انتخاباتی خود برای سال ۲۰۲۰ را نیز انتخاب کرده و آن هم "آمریکا را بزرگ نگاه دارید"^۱ است (Da Vinha & Ernst, 2018: 7-8). بنابراین اقدامات ترامپ هم باید به نحوی باشد که این طیف نیز احساس امنیت را در خود تقویت شده بداند و این درست همان چیزی است که جامعه هدف وی انتظار دارد و خواهان اقتدار در تمام عرصه‌ها از جمله اقتصاد است و رویکردی تهاجمی را در این حوزه از وی انتظار دارند.

۲-۲) نظام بین‌الملل و ناسیونالیسم اقتصادی

۲-۲-۱) چالش‌های اقتصادی آمریکا در چارچوب نظام بین‌الملل

بعد از پایان جنگ جهانی دوم، آمریکا تقریباً نیمی از ظرفیت تولید جهان، اکثریت منابع غذایی آن، تقریباً تمام ذخایر سرمایه و قدرت نظامی بی‌سابقه‌ای را در تاریخ بشر در اختیار داشت. تحت این شرایط آمریکا توانست رهبری هژمونیک خود را برای ایجاد نظم جهانی هم‌سو با منافع خود ایجاد نماید و بر این اساس منافع ملی آمریکا ارزشی جهانی

¹ - Keep America Great

یافت. در این دوران آمریکا با استفاده از استیلای خود بر آمد و نظم بین‌المللی را بر پایه وابستگی متقابل اقتصادی، چندجانبه‌گرایی مشروط و نهادی محدود و شبکه‌های اتحادی استراتژیک تحت رهبری خود ایجاد کرد. این نهادینه سازی ارزش‌های آمریکایی موجب شد تا آمریکا به رشد خود ادامه دهد به مدت چند دهه آمریکا را در صدر اقتصاد جهانی قرار دهد (Stokes, 2018: 138).

لکن در دوره فعلی از لحاظ اقتصادی آمریکا با چند پارادوکس مواجه است از طرفی "آمریکا موثرترین قدرت در نظام بین‌الملل به شمار می‌آید. هزینه‌های نظامی آمریکا بیش از ۴۰٪ کل هزینه‌های نظامی جهان است، ۲۲٪ تولید ناخالص جهانی در اختیار آمریکا است. ۲۵٪ هزینه‌های سالانه سازمان ملل را این کشور پرداخت می‌کند. آمریکا تا کنون موتور جهانی شدن بوده و بیش از ۵۰٪ صد شرکت چندملیتی برتر جهان به آمریکا تعلق دارد" (یزدان فام، ۱۳۹۵/۰۸/۲۹). وسعت اقتصاد آمریکا بسیار بیشتر از هر کشور دیگری است. این حقیقت تضمین کننده بقای آن کشور بعنوان قدرت سیاسی و اقتصادی صاحب نفوذ طی دهه‌های آتی است. بعلاوه آمریکا توانایی‌های مهمی برای رقابت در اقتصاد بین‌المللی دارد از جمله بزرگترین بازار سهام و اوراق بهادار جهان، بزرگترین نقدینگی و پول برتر جهانی، بزرگترین تولیدکننده و مصرف‌کننده گاز و نفت جهان (Kose and et al, 2017/02/27)، تولید ناخالص داخلی ۱۸/۱ تریلیون دلاری که بدلیل تنوع اقتصادی و توسعه متوازن بخشهای صنعتی، خدماتی و تکنولوژیکی رخ داده، آمریکا را به مهم‌ترین بازیگر در معادلات اقتصاد جهانی تبدیل ساخته است. این تنوع منابع درآمدی ضریب آسیب‌پذیری آمریکا را در برابر حوادث جهانی بسیار کم کرده است. (دهشیار، ۱۳۹۵: ۲۲) تداوم رهبری تکنولوژیکی در بسیاری از حوزه‌ها، نظام برتر آموزش عالی، وفور منابع طبیعی، کشاورزی کارآمد در کنار بازار مصرفی بشدت پویا که برای هر سرمایه گذار و بازیگر اقتصادی یک مزیت بی‌نظیر به شمار می‌رود و آرزوی هر سرمایه‌گذاری حضور در این بازار است به همراه این حجم وسیع از تولید در داخل و همچنین وجود بزرگترین نهادهای مالی و اقتصادی در آمریکا و وابستگی سایر نهادهای مالی کشورها به آن، به آمریکا قدرت نفوذ و

مانور در عرصه جهانی و رهبری اقتصاد جهانی را می‌دهد. تمام این موارد سبب شده تا ترامپ آمریکا را بعنوان یک بازیگر مستقل و تنها ابر قدرت جهان نشان دهد و خود را بعنوان تنها کشوری که قادر به حل مسائل بین‌المللی است معرفی نماید و سایر کشورها برای برخورداری از حمایت و اقدامات آمریکا هزینه‌های آن را باید پرداخت کنند.

از سوی دیگر در عین حال اما در سال ۲۰۱۶ حجم بدهی‌های فدرال ۱۹ تریلیون و نهصد میلیارد دلار بوده که از زمان استقلال بی‌سابقه و نشانگر ضعف‌های اساسی اقتصاد آمریکا است (دهشمار، ۱۳۹۵: ۲۲). همچنین آمریکا یک کسری تجاری بزرگ (بخش بزرگی از کسری حساب جاری خود) را با بقیه جهان اداره می‌کند. رقم کسری تجاری آمریکا در سال ۲۰۱۶ رقمی معادل ۵۰۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون دلار ثبت شده است (البته منظور از این کسری فقط در بخش کالا و تجهیزات بوده و شامل خدمات نمی‌شود. مازاد تجاری آمریکا در ۲۰۱۶ و در بخش خدمات معادل ۲۴۷ میلیارد و ۸۰۰ میلیون دلار بوده است) (۱۹/۱۳۹۵/۱۱/۱، YJC.ir). این کسری از منظر ترامپ برای آمریکا بعنوان ابر قدرت جهان و هژمون برتر غیر قابل قبول بوده و باید آنرا جبران کرد. این کسری کلی تجارت شامل یک کسری تجاری دو جانبه با بسیاری از کشورها، کشورهای مهم چین، ژاپن و آلمان است. این کسری تجاری دو جانبه باید نشانه‌ای از این باشد که آمریکا به خوبی بر روی تجارت عمل نمی‌کند؛ که با آمریکا ناعادلانه برخورد می‌شود؛ و اینکه آن کشورها با مازاد تجاری دوجانبه تجاری باید صادرات بیشتری از آمریکا را خریداری کنند و این دیدگاهی است که ترامپ به آن اعتقاد دارد. این رویکرد ترامپ در برابر متحدان ایالات متحده نیز اعمال شده است و به عنوان مثال به رفتار ترامپ در برابر اتحادیه اروپا می‌توان اشاره کرد. "رئیس‌جمهور در دیدار با رهبران اتحادیه اروپا در بروکسل، نگرانی خود را در مورد کسری تجاری ما با بسیاری از کشورهای اروپایی تکرار کرد. او همچنین بر اهمیت عمل متقابل در تجارت تأکید کرد. به سادگی، آمریکا با دیگران همان طور رفتار می‌کند که با ما رفتار می‌کنند" (McMaster & Cohn, 2017/05/30).

همچنین رشد سریع توانایی قدرت‌های نوظهور، رهبری آمریکا در عرصه جهانی را با چالش و در بلند مدت جایگاه آمریکا را به خطر می‌اندازد. در دوره مدرن طیفی از دیگر قدرت‌ها، اهمیتی گسترده‌تر و جهانی یافته‌اند. آشکارترین آنها چین، روسیه و هند به همراه ژاپن و اتحادیه اروپا هستند. این قدرت‌ها همراه آمریکا بیش از نیمی از جمعیت جهان، ۷۵٪ تولید ناخالص ملی و ۸۰٪ بودجه نظامی جهان را دارند. از نظر آمریکا اما مهمترین رقیب از میان این کشورها چین است و شتاب بسیار سریع اقتصاد چین را دلیل اصلی این امر می‌دانند. در سال ۲۰۱۰ پس از حدوداً سه دهه فعالیت، اقتصاد چین ۹۰ برابر بزرگتر شده است، دارای دومین بودجه نظامی در دنیاست و به سرعت جنبه قدرت نرمش بالا رفته است. بسیاری هم به سده آسیایی اعتقاد دارند و توازن قدرت را از غرب به شرق و از آمریکا به بریکس^۱ (برزیل، روسیه، هند و چین) می‌دانند. (هیوود، ۱۳۹۶: ۳۰۱۱-۳۰۷)

جهانی سازی اقتصاد تدریجاً سبب ایجاد و تقویت رقاباتی جدی برای آمریکا شده است. مثلاً طی سال‌های ۱۹۸۸ تا ۲۰۰۸ درآمدهای چین سه برابر و در برخی دیگر از کشورهای آسیا شرقی مانند تایلند و ویتنام دوبرابر گشته و درآمدهای روستایی نیز ۸۰ درصد بالا رفت (Stokes, 2018: 145). همچنین مهم‌ترین دلیل رشد اقتصادی جهانی پس از بحران ۲۰۰۸، رشد اقتصادی چین بوده است. بنا بر اعلام بانک جهانی طی سال‌های ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ رشد اقتصادی چین میزانی بین ۴۰ تا ۵۸ درصد رشد تولید ناخالص داخلی جهانی را شامل شده است. حتی این رقم در سال ۲۰۱۸ رقمی معادل ۲۹ درصد بوده است (Dodwell, 2019/07/22).

۲-۲-۲ چشم‌انداز پیش‌رو از آینده اقتصاد جهانی

با آغاز دهه ۹۰ میلادی بسیاری از نظریه‌پردازان و کارشناسان حوزه روابط بین‌الملل و اقتصاد صحبت از چالش‌های پیش‌رو اقتصاد آمریکا و پیدایش رقبای جدی در عرصه اقتصاد جهانی می‌کردند. از جمله لارسون و اسکیدمور در کتاب خود^۲ صراحتاً به احتمال تهدید

^۱ - BRICs

^۲ - اقتصاد سیاسی بین‌الملل تلاش برای کسب قدرت و ثروت، ترجمه احمد ساعی و مهدی تقوی.

موقعیت اقتصادی آمریکا در عرصه جهانی اشاره داشتند. با آغاز هزاره جدید نیز این مسئله نه تنها از بین نرفت بلکه از دید صاحب‌نظران این خطر برای آمریکا جدی‌تر شد. کی جی هالستی^۱ در کتاب مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل، دومنیک سالواتوره^۲ در کتاب تجارت بین‌الملل و فرید زکریا^۳ در کتاب جهان پسا آمریکایی از جمله افرادی هستند که بر تهدید موقعیت اقتصاد آمریکا در عرصه جهانی اشاره داشته‌اند. تأکید تمامی این متفکران بر قدرت‌یابی آسیا به ویژه تهدید چین برای اقتصاد آمریکا است که در بلندمدت می‌تواند جایگاه این کشور را دچار تغییر سازد و از آمریکا پیشی گیرد. مثلاً بنا بر اعتقاد جان مرشایمر اگرچه آمریکا برای دهه‌ها قدرتمندترین حکومت در کل زمین بوده است، تغییرات اقتصادی ایجاد شده و پیش‌رو منجر به تحولات جدی در توزیع قدرت استراتژیک شده است. نکته مهم هم این است که افزایش قدرت چین تأثیر بسیار چشم‌گیری در توازن قدرت جهانی دارد. از این جهت قدرت آمریکا نگران از دست رفتن برتری و هژمونی خود در شرق آسیا است (Mearsheimer, 2010: 381). در چشم‌انداز ارائه شده توسط ژوسف نای در سال ۲۰۰۶، آسیا می‌تواند به جایگاه اصلی خود در اقتصاد بازگردد. عمده این جهش متعلق به ژاپن، هند، کره می‌باشد اما بیشترین نقش را چین ایفا خواهد کرد. این جهش از سطح اقتصادی فراتر رفته و به سطح سیاسی نیز انتقال می‌یابد. این رشد اقتصادی منجر به توسعه نظامی در چین خواهد شد و در نتیجه آن کشور را برای سایرین به ویژه همسایگان متحد آمریکا خطرناک‌تر می‌کند (Nye, 2006: 74-76). اگرچه وی باور دارد که چین برای تبدیل شدن به تهدیدی مستقیم علیه موجودیت و قدرت آمریکا راه بسیار طولانی - به ویژه از لحاظ نفوذ فرهنگی و قدرت نرم - در پیش دارد اما در خصوص متحدین آمریکا در منطقه شرق آسیا و به چالش کشیدن قدرت آمریکا در شرق آسیا نگرانی دارد (Nye, 2015/04/15).

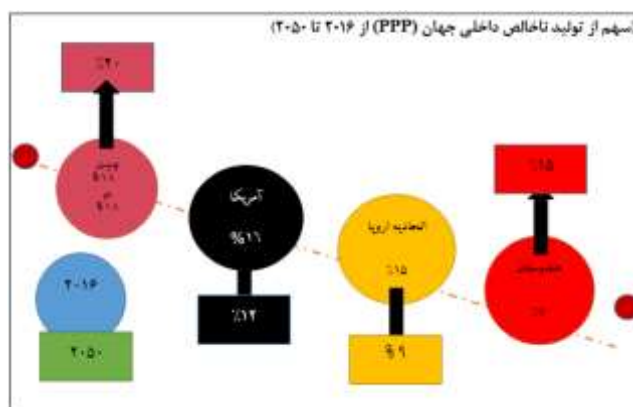
1 - Kalevi Jakko Holsti

2- Dominick Salvatore

3 - Fareed Zakaria

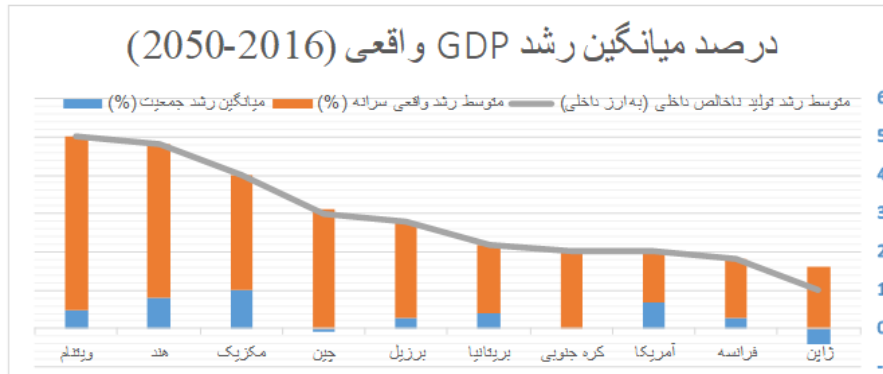
بنابراین باید توجه داشت که چنین نگرانی‌هایی نسبت به رشد سایر کشورها و به ویژه چین امری تازه و مختص ترامپ نیست و این نگرانی از حداقل دو دهه قبل در میان متفکران آمریکایی به وجود آمده‌است. تمام رؤسای جمهور آمریکا حتی اوباما اظهار داشته‌اند که متعهد به حفظ برتری آمریکا هستند و این بدان معناست که واشنگتن -سوی این موضوع که چه کسی رئیس‌جمهور است- متعهد به جلوگیری از قدرت بیش از حد چین است (Mearsheimer, 2010: 384). از سال ۲۰۰۹ تا ۲۰۱۷ اقدامات تبعیض‌آمیز آمریکا در تجارت جهانی به صورت فزاینده‌ای رو به افزایش بوده و از ۱۲۶ مورد به ۱۱۹۱ مورد رسیده‌است؛ این نشان می‌دهد که چنین نگرانی‌هایی فقط مختص ترامپ نیست و کل نظام سیاسی آمریکا این خطر را جدی گرفته‌اند (Felbermayr, Steininger, & Yalcin, 2017: 29). لذا این مخاطرات در زمان کنونی نه تنها از بین نرفته بلکه پیش‌بینی‌های جدیدتر نیز آن را تأیید می‌نماید.

برای درک جدی بودن خطرات تهدیدکننده آمریکا در مطالعات جدیدتر از آینده اقتصاد جهانی، لازم است تا با برخی نمودارها آنرا بیان کنیم. بنا بر اعلام موسسه PwC آمریکا و اروپا در حال واگذاری میدان اقتصاد جهانی به چین و هند هستند. همانگونه که پیداست سهم آمریکا از GDP جهانی چند درصد کم شده درحالی‌که چین و هند با افزایش قابل توجهی مواجه هستند:



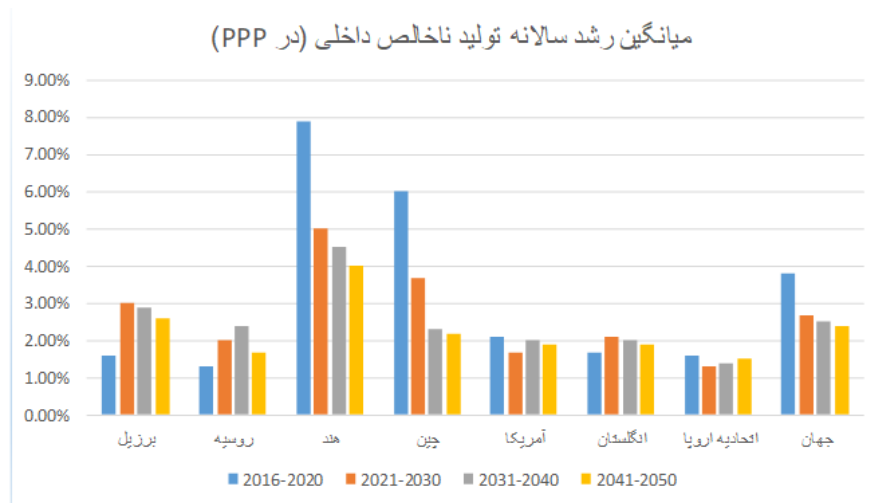
(Hawksworth, Audino & Clarry, 2017: 4)

همچنین میانگین رشد تولید ناخالص داخلی تا سال ۲۰۵۰ به صورت زیر پیش‌بینی شده است. همانگونه که مشخص است این رقم برای چین و هند بیش از دو برابر آمریکاست:



(Hawksworth, Audino & Clarry, 2017: 8)

برای درک بهتر شتاب رشد رقباتی آمریکا، میانگین رشد GDP اقتصادهای بزرگ جهانی طی بازه‌هایی از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۵۰ مورد تخمین قرار گرفته است. در این نمودار شتاب حرکتی بسیار سریع رقباتی آمریکا کاملاً مشخص است:



(Hawksworth, Audino & Clarry, 2017: 10)

۲-۲-۳) رویکرد ترامپ

بر این اساس ترامپ درباره نظم جهانی عمیقاً نگران است و این نگرانی نسبت به نگرانی بین‌المللی لیبرال بسیار متفاوت است. چرا که در دیده ترامپ مهم‌تر از همه این است که آمریکا دوباره به "آمریکا اول" تبدیل شود. از نظر وی تاریخ جهانی در مسیر اشتباه حرکت می‌کند و درحالی که نخبگان جهان‌وطنی برای دفاع از موقعیت قانونی خود ضعیف‌اند، بیگانگان مرتباً از آمریکا استفاده می‌کنند و در این نقطه است که دیدگاه بین‌المللی وی با نارضایتی‌های داخلی جامعه مخاطب وی پیوند می‌خورد و همراه می‌شود: (Wolf, 2017: 108-111). ترامپ بر این باور است که اتخاذ ملی‌گرایی و اولویت‌دهی مطلق به کشور و منافع خود موجب ایمنی بیشتر و موفقیت بیشتر است. وی بر این عقیده است که درست است سیاست‌های آمریکا پس از جنگ جهانی دوم منافع بسیاری را نصیب آمریکا ساخت اما باید توجه نمود که آن سیاست‌ها برای چند دهه قبل هستند که لزوماً امروزه ثمربخش نیستند. بر این اساس ستون دوم دکترین ترامپ بر این امر استوار است که انترناسیونالیسم لیبرال علی‌رغم دستاوردهای فراوان خود در دوره پس از جنگ، اکنون رو به ضعف نهاده است و کارایی لازم را برخوردار نمی‌باشد. جهان‌گرایی و فراملی‌گرایی هزینه‌های بسیاری را بر آمریکا تحمیل می‌کند. بیشترین مزایا را به رقبای آمریکا که همان قدرت‌های رو به رشد‌اند و در پی به چالش کشیدن رهبری و نفوذ آمریکا هستند عطا می‌کند. وی و هم‌فکرانش بارها تأکید نموده‌اند که عدم درک واشنگتن از این شکست منجر به تحمیل هزینه‌های بسیاری شده است: "جنگ‌های بیهوده با هدف گسترش انجیل بین‌الملل‌گرایانه لیبرال در جایی که لیبرالیسم در آنجا پا نگرفته، مبارزات نظامی که آمریکا قادر به پایان دادن به آن و پیروزی نیست، از دست دادن اعتبار و نفوذ؛ و کاهش دستمزدها، اشتغال و کارخانه‌های تعطیل شده" (Anton, 2019/04/20). لذا این مسائل به چالش بزرگی برای آمریکا تبدیل شده و بر اساس دیدگاه ترامپ اتخاذ سیاست‌های حمایتی و اعمال ناسیونالیسم اقتصادی در برابر این کشورها خصوصاً چین امری ضروری است و آمریکا دیگر مانند گذشته مایل به ایفای نقش قهرمان تجارت آزاد نیست.

با توجه به دلایل فوق ترامپ باور دارد که مسیر فعلی برای آمریکا کار نمی‌کند و امر مقطعی نیست. وی علاوه بر تأکید بر برابری تجاری، بدنبال کاهش هزینه‌ها برای آمریکا نیز می‌باشد و لذا وی اصرار دارد که متحدان آمریکا واقعاً بعنوان متحد عمل کنند و سهم خود را در ناتو بپردازند یا در غیر این صورت خطرات کنارگذاشتن این اتحاد را بپذیرند. همچنین درصدد تضعیف از درون چین بعنوان یک متقلب ریاکار که در ردای تجارت آزاد و نظم لیبرال، حقوق آمریکاییان را نقض و مورد سوء استفاده قرار می‌دهد است. وی مصمم به پایان دادن به آنچه خود "سواری دادن رایگان" تعبیر می‌کند است و بنابراین در صدد پایان بخشی به تضمین امنیت و معاملات تجاری آزاد با این کشورهاست تا بتواند از افول جایگاه آمریکا در جهان جلوگیری نماید و مانع قدرت گیری رقبای خود شود (Anton, 2019/04/20).

اتخاذ سیاست‌های حمایتی و کنارگذاشتن پیمان‌های اقتصادی مانند TPP، نفتا و... بدین معناست که ترامپ آن‌ها را شکست خورده می‌داند. وی بر این باور است که سیاست‌های تجاری باید بر منافع ملی آمریکا تمرکز کند و به همین دلیل باید منطبق با استراتژی امنیت ملی باشد. وی با مذاکرات جدید قصد ارتقا مشاغل و رفاه را دارد و بدنبال قراردادهایی است که متضمن منافع آمریکا شود (English.bdi.eu, 2019/09/19). تأکید ترامپ بر دسترسی نابرابر به بازارهای آزاد بود و برای این امر چند راهکار ارائه داد. اول مذاکره مجدد درباره توافقات تجاری موجود بود مثل نفتا. دوم تهدید به خروج از WTO نمود. سوم ترامپ اعلام کرد که برخی توافقات تجاری مثل TPP باید خاتمه یابد و از آن‌ها خارج شد و بر انجام معاملات جدید "منصفانه، تجاری دوجانبه که سبب ایجاد شغل و بهبود صنعت در سواحل آمریکا می‌شود" تأکید نمود. چهارم اعلام نمود که بایستی در برابر کشورهایایی که در تجارت با آمریکا مازاد بسیار زیادی دارند -مانند چین- تعرفه‌های سنگین و تا حداکثر ۴۵٪ اعمال نمود. وی بیان داشت که آمریکا اکنون ۵۰۰ میلیارد دلار را بدلیل عدم توازن با چین از دست می‌دهد، ۷۵ میلیارد از عدم تعادل با ژاپن و ۵۰ میلیارد از عدم تعادل با مکزیک. (Gruszczynski & Lawrence, 2019: 10-11)

مرشایمر در سال ۲۰۰۲ پیشنهاد می‌کند که آمریکا برای تأمین منافع خود باید رشد اقتصادی چین را به طور قابل ملاحظه‌ای در سال‌های آتی کند کند. (مرشایمر، ۱۳۹۳: ۴۲۵-۴۲۴) این همان راهبردی است که ترامپ از سال ۲۰۱۶ در قبال چین و سایر رقبا دنبال می‌کند و در پی آن تعرفه‌های بسیار سنگین را علیه این کشورها اعمال نموده‌است. از جمله جنگ تعرفه‌ای که از مارس ۲۰۱۸ علیه چین آغاز نمود. استراتژی ترامپ بر این مبناست که پیوند تجارت به موضوعات سیاست خارجی می‌تواند فرصت‌هایی برای معاملات بهتر برای آمریکا ایجاد کند. با این حال، چنین قراردادهایی ممکن است در مواجهه با روابط تاریخی پیچیده و منافع رقیب، بسیار ناپایدار باشند. در عرصه تجارت، یک رویکرد تهاجمی ایالات متحده می‌تواند منجر به تنش با دیگر اقتصادهای بزرگ شود. با یک ایالات متحده با نگاه درونی که سخنرانی و اقدامات آمریکا اول آمریکا را در بر می‌گیرد، همکاری‌های اقتصادی بین‌المللی بسیار سخت‌تر خواهد بود. "رئیس جمهور ترامپ اعتبار بیشتری را برای توانایی‌های نظامی و اقتصادی بعنوان اهرم‌های فشار بر بازیگران رقیب و دشمنان آمریکا در جهت اثرگذاری بر رفتارهای آنان را اعمال و به صورت ویژه در سطحی گسترده تر از اهرم‌های اقتصادی و نظامی بهره می‌برد تا منافع ملی را محقق نماید" (دهشیار، ۱۳۹۵: ۱۸-۱۷).

نتیجه‌گیری

در این پژوهش سعی شد تا دلایل اعمال سیاست ناسیونالیسم اقتصادی ترامپ در چارچوب رویکرد شبکه‌ای در سیاست خارجی آمریکا مورد واکاوی قرار گیرد. با توجه به این مسئله که بنا بر رویکرد شبکه‌ای سیاست خارجی آمریکا بر مبنای شبکه‌ای از تعاملات میان مسائل داخلی و بین‌المللی است، سیاست خارجی دونالد ترامپ مبنی بر اعمال ناسیونالیسم اقتصادی در راستای همین شبکه تعاملات قرار دارد. در شبکه تعاملات داخلی با توجه به این امر که اقتصاد مهم‌ترین معیار داخلی رأی دهندگان در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا در سال ۲۰۱۶ بود و عرصه سیاست خارجی بعنوان بهترین مکان برای بهبود محبوبیت

روسای جمهور در ایالات متحده است، ترامپ با پیوند میان این دو یعنی اقتصاد و سیاست خارجی و دست گذاشتن بر مشکلات جهانی شدن اقتصاد، تجارت ناعادلانه با سایر کشورها و مسائلی این چنینی توانست رأی طیفی را که بنا به دلایل مختلفی از آن آسیب دیده بودند را جلب نماید و آن‌ها را با محافظه‌کاری پیوند دهد. طیفی که شامل پوپولیست‌های راست‌گرا، طبقات متوسط رو به پایین، کارگر و کشاورزان، صاحبان صنایع رو به افول و افراد اقتدار طلب هستند. با توجه به این مسئله که ترامپ به لطف نظام رأی دهی الکترونیکی توانست پیروز انتخابات شود و رأی اکثریت مردم را بدست بیاورد، لازم و ضروری است که آرا حامیان خود را در وهله اول حفظ کرده و در مرحله بعد به سمت جلب آرا بیشتر برود؛ پس بایستی که به وعده‌های خود عمل نماید. اما از بعد خارجی آمریکا آینده اقتصادی خود را با خطر مواجه دیده است و داده‌ها و گزارشات از نزدیک شدن روزافزون رقبا به آمریکا حکایت می‌کند. ترامپ باور دارد که انترناسیونالیسم لیبرال دیگر برای آمریکا کار نمی‌کند و تحت این شرایط با تأکید بر اینکه تجارت تحت شرایط کنونی به زیان آمریکاست قصد دارد تا با اعمال ناسیونالیسم اقتصادی از این نزدیکی رقبا و رسیدن و پیشی گرفتن از آمریکا در اقتصاد جهانی جلوگیری نماید و بر اساس آن حتی با متحدین نزدیک خود به در امور اقتصادی و تجاری به مقابله بپردازد و در کنار آن هزینه‌های زائدی را که طی سال‌ها آمریکا بنا بدلائل مختلف نظامی، سیاسی، امنیتی و... متحمل شده است را از بین ببرد. لذا وی باور دارد که ناسیونالیسم اقتصادی نه تنها موقعیت آمریکا را در اقتصاد جهانی به هم نمی‌زند بلکه موجب ایمنی بیشتر برای آمریکا خواهد شد.

منابع:

- آزادی، افشین؛ ترابی، محمد و حیدرپور، ماشاءالله (۱۳۹۹). «جمهوری اسلامی ایران و فضای مجازی؛ راهکارهایی برای حل چالش‌ها»، **فصلنامه مطالعات دفاع مقدس**، سال ششم، شماره ۳، صص ۱۴۷-۱۷۸.
- **باشگاه خبرنگاران جوان** (۱۳۹۵/۱۱/۱۹). «تشدید کسری تراز تجاری آمریکا»، قابل مشاهده در: <https://www.yjc.ir/fa/news/5970411/>.
- جنیدی، رضا و ملائی، مسعود (۱۳۹۸). «راهبردهای مبتنی بر قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در مقابله با قدرت هوشمند ایالات متحده آمریکا»، **فصلنامه راهبرد سیاسی**، دوره ۳، شماره ۸، صص ۶۵-۸۹.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۱). **سیاست خارجی آمریکا در تئوری و عمل**، چاپ اول، تهران، نشر میزان.
- دهشیار، حسین (۱۳۹۵). «ترامپ و محوریت توانمندی‌های اقتصادی و نظامی در قلمرو سیاست خارجی»، **فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل**، ۶ (۲۲).
- ذولفقاری، مهدی و دشتی، فرزانه (۱۳۹۷). «مؤلفه‌ها و ظرفیت‌های قدرت نرم جمهوری اسلامی ایران در دیپلماسی فرهنگی»، **دو فصلنامه مطالعات قدرت نرم**، دوره ۸، شماره ۲، صص ۱۲۷-۱۵۴.
- زیبایی نژاد، مریم (۱۳۹۸). «احیای انگاره‌های مهم هویتی در پرتو انقلاب اسلامی ایران»، **فصلنامه پژوهش‌های انقلاب اسلامی**، دوره ۸، شماره ۲۹، صص ۱۸۷-۲۰۶.
- کاظمی، پریسا و بشیری، اکبر (۱۳۹۸). «سازوکارهای تضمین حقوق بنیادین بشر در نظام حقوقی عمومی ایران»، **دو فصلنامه مطالعات حقوق بشر اسلامی**، دوره ۸، شماره ۱۶، بهار و تابستان، صص ۱۴۰-۱۱۹.
- کگلی، چارلز دبلیو، ویتکف، اوجین آر (۱۳۹۴). **سیاست خارجی آمریکا: الگو و روند**، ترجمه اصغر دستمالچی، چاپ چهارم، تهران: نشر وزارت امور خارجه.
- مرشایمر، جان (۱۳۹۳). **تراژدی سیاست قدرت‌های بزرگ**، ترجمه غلامعلی چگینی‌زاده، چاپ چهارم، تهران: نشر دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- مک آدامز، دن پی (۱۳۹۶). **ذهن دونالد ترامپ: تحلیلی روان‌شناختی از شخصیت دونالد ترامپ**، ترجمه حمید طاهری، چاپ اول، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.

- هیوود، اندرو (۱۳۹۶). **سیاست جهانی**، ترجمه عبدالرحمن عالم، چاپ اول، تهران: نشر قومس.
- یزدان فام، محمود (۱۳۹۵/۰۸/۲۹). «نگاهی به شکل‌گیری سیاست خارجی ترامپ»، قابل مشاهده در: <https://risstudies.org>
- Anton, M. (2019/04/20). "The Trump Doctrine", Available at: <https://foreignpolicy.com/2019/04/20/the-trump-doctrine-big-think-america-first-nationalism/>
- Bimantara, A. (2018). "Donald Trump's Protectionist Trade Policy from the Perspective of Economic Nationalism", *Jurnal Hubungan Internasional*. 7(2), pp 189-204.
- Blendon, R., Casey, L. and Benson, J. (2017). "Public Opinion and Trump's Jobs and Trade Policies", *Challenge*. 60(3), pp 228-244.
- Cowie, J. (2017/05/04). "What Trump Gets Wrong About NAFTA", Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/united-states/2017-05-04/what-trump-gets-wrong-about-nafta>.
- Da Vinha, L., & Ernst, N. (2018). "The Unfinished Presidencies: Why Incumbent Presidents May Lose Their Re-Election Bids", *Perspectivas Journal Of Political Science*. (18). pp 7-20.
- Diesen, G. (2017). "The Global Resurgence of Economic Nationalism", *Russia In Global Affairs*. 16(2), pp 150-163.
- Dodwell, D. (2019/07/22). "What Donald Trump got wrong about China's economic decline", Available at: <https://www.scmp.com/comment/opinion/article/3019471/what-trumps-tale-about-us-trade-wars-role-chinas-economic-decline>.
- English.bdi.eu. (2019/09/19). "'America First' – U.S. Trade Policy under President Donald Trump", Available at: <https://english.bdi.eu/article/news/america-first-u-s-trade-policy-under-president-donald-trump/>.
- Felbermayr, G., Steininger, M., & Yalcin, E. (2017). "Global Impact of a Protectionist U.S. Trade Policy" [Ebook], *Munich: IFO Institute*. Available at: https://www.cesifogroup.de/DocDL/ifo_Forschungsberichte_89_2_017_Yalcin_etal_US_TradePolicy.pdf.
- Goethals, G. (2018). "Donald Trump, perceptions of justice, and populism", *Leadership*. 14(5), pp 513-523.

- Grubacic, S. and Schuster, J. (2018). "Economic nationalism in the history of international economics", *International Journal of Pluralism and Economics Education*. 9(3), pp 300-317.
- Gruszczynski, L. and Lawrence, J. (2019). "Trump, International Trade and Populism", *Netherlands Yearbook of International Law* 49. Available at: https://www.researchgate.net/publication/331358264_Trump_International_Trade_and_Populism.
- Hawksorth, J., Clarry, R. and Audino, H. (2017). "The long view: how will the global economic order change by 2050?", [PDF] London: PwC. Available at: <https://www.pwc.com/gx/en/world-2050/assets/pwc-the-world-in-2050-full-report-feb-2017.pdf>.
- Kose, M., Lakatos, C., Ohnsorge, F., and Stocker, M. (2017/02/27). "Understanding the global role of the US economy", Available at: <https://voxeu.org/article/understanding-global-role-us-economy>.
- Lafer, G. (2017). "A Listening Tour with Labor's Trump Voters: Post-Election Union Strategy", *New Labor Forum*. 26(2), pp 37-38.
- Lai, E. (2019). "The US–China trade war, the American public opinions and its effects on China", *Economic and Political Studies*. 7(2), pp 169-184.
- Lupo-Pasini, F. (2019). "The Rise of Nationalism in International Finance: The Perennial Lure of Populism in International Financial Relations", *Duke Journal of Comparative & International Law*. 30(91), pp 93-141.
- Langman, L. (2011). "Cycles of Contention: The Rise and Fall of the Tea Party", *Critical Sociology*. 38(4), pp 469-494.
- MacWilliams, M. (2016). "Who Decides When The Party Doesn't? Authoritarian Voters and the Rise of Donald Trump", *PS: Political Science & Politics*. 49(04), pp 716-721.
- Manza, J. & Crowley, N. (2018). "Ethnonationalism and the Rise of Donald Trump", *Contexts*. 17(1), pp 28-33.
- McMaster, H. and Cohn, G. (2017/05/30). "America First Doesn't Mean America Alone", Available at:

- <https://www.wsj.com/articles/america-first-doesnt-mean-america-alone-1496187426>.
- Mearsheimer, J. (2010). "The Gathering Storm: China's Challenge to US Power in Asia", *The Chinese Journal Of International Politics*. 3(4), pp 381-396.
 - Nakano, T. (2004). "Theorising economic nationalism*", *Nations and Nationalism*. 10(3), pp 211-229.
 - Nye, J. (2006). "The Challenge of China". In S. Vab Evera, *How to Make America Safe*. Cambridge, MA: Tobin Project.
 - Nye, J. (2015/04/15). "The China Challenge". Available at: <https://www.belfercenter.org/publication/china-challenge>
 - Newport, F. (2018/07/12). "Trump's Foreign Policy and American Public Opinion", Available at: <https://news.gallup.com/opinion/polling-matters/237134/trump-foreign-policy-american-public-opinion.aspx>.
 - Patnaik, S. & Nunes, W. (2007). "CONTENDING FRAMEWORKS FOR FOREIGN POLICY ANALYSIS: AN APPRAISAL", *The Indian Journal of Political Science*. 68(2), pp 413-420.
 - Pryke, S. (2012). "Economic Nationalism: Theory, History and Prospects", *Global Policy*. 3(3), pp 281-291.
 - Schake, K. (2016). "Republican Foreign Policy After Trump", *Survival*. 58(5), pp 33-52.
 - Schneider-Petsinger, M. (2017/11/03). "Trade Policy Under President Trump: Implications for the US and the World", Available at: <https://www.chathamhouse.org/publication/trade-policy-under-president-trump-implications-us-and-world>.
 - Scott, J., & Carrington, P. (2011). *Social network analysis*. London: SAGE.
 - Skonieczny, A. (2018). "Emotions and Political Narratives: Populism, Trump and Trade", *Politics and Governance*. 6(4), pp 62-72.
 - Smeltz, D. and Whisler, K. (2017/08/14). "Pro-Trade Views on the Rise, Partisan Divisions on NAFTA Widen", Available at: <https://www.thechicagocouncil.org/publication/pro-trade-views-rise-partisan-divisions-nafta-widen>

-
- Stokes, D. (2018). "Trump, American hegemony and the future of the liberal international order", *International Affairs*. 94(1), 133-150.
 - Swift, A. (2017/02/24). "Americans Split on Whether NAFTA Is Good or Bad for U.S", Available at: <https://news.gallup.com/poll/204269/americans-split-whether-nafta-good-bad.aspx>.
 - Starr, H. (1988). "Rosenau, pre-theories and the evolution of the comparative study of foreign policy", *International Interactions*. 14(1), pp 3-15.
 - Thompson, J. (2017). "Understanding Trumpism: the New President's Foreign Policy", *SIRIUS - Zeitschrift für Strategische Analysen*. 1(2), pp 1-6.
 - Wickersham, G. (1932). "Political Factors in American Foreign Policy", *Foreign Affairs*. 11(1), pp 21-36.
 - Wolf, R. (2017). "Donald Trump's Status-Driven Foreign Policy", *Survival*. 59(5), pp 99-116.

